

# نقش دولت‌ها در توسعه صنعتی

## پیشگفتار مترجم

پیتر ایوانز، استاد دانشگاه برکلی و پژوهشگر در زمینه بررسی تطبیقی اقتصاد سیاسی کشورهای جهان سوم است و مطالعات او بیشتر پیرامون صنعتی شدن و نقش دولت دور می‌زند. متن حاضر ترجمه بخشی از فصل اول کتاب «خودمختاری تنیده شده - دولت‌ها و تحوّل صنعتی» است که حاصل بررسی‌های چند ساله وی بوده و مورد توجه محافل آکادمیک قرار گرفته است. در این بخش، نویسنده فشرده مطالب مطرح شده در کتاب را شرح می‌دهد. مدّعی اصلی کتاب آن است که اصل لزوم دخالت دولت‌ها برای دستیابی به توسعه صنعتی ناگزیر بوده و هدف تحقیق، کندوکاو در چگونگی این مداخله و ارائه کارآمدترین راه‌حل است. به نظر می‌رسد در کشور ماکه چاره‌ای جز گام برداشتن در مسیر توسعه ندارد، طرح این مباحث و آشنایی با نتیجه مطالعات و تجربیات دیگران ضرورتی انکارناپذیر باشد؛ بویژه آنکه بحث‌های مربوط به تعریف نقش دولت و حدود دخالت آن همچنان جنبه اساسی خود را حفظ کرده است؛ بحث‌هایی که دغدغه اصلی آنها بیشتر میزان مداخله است تا چگونگی آن. باید دانست که دامن زدن به این مباحثات همزمان با پذیرش اصل لزوم به حداقل رساندن اعمال تصدّی دولت و پرهیز از دیوان‌سالاری است. همین نویسنده، کتاب را با ذکر یک لطیفه مشهور برزیلی آغاز می‌کند: دوشیر که از باغ وحش گریخته‌اند هر یک به سوی می‌روند. یکی از آنها ولرد یک پارك جنگلی می‌شود و همین که گرسنه می‌شود و رهگذری را می‌خورد او را می‌گیرند. دومی ماهها آزادانه می‌گردد و سرانجام پس از دستگیر شدن، چاق و سر حال ولرد باغ وحش می‌شود. رفیقش با تعجب می‌پرسد: چگونه در این مدت یک جای عالی برای قایم شدن پیدا کرده بودی؟ فرلری موقت پاسخ می‌دهد: «توی یکی از وزارتخانه‌ها. هر سه روز یک کارمند دولت را می‌خوردم و هیچ کس هم

متوجه نمی‌شد.»

«خوب چطور شد گیر افتادی؟» با ناراحتی جواب می‌دهد: «مردی را که صبح‌ها قهوه می‌داد خوردم.» این لطیفه کوتاه و مبالغه‌آمیز به خوبی از تصور غالب نسبت به حاکمیت بوروکراسی و دیوان‌سالاری حکایت دارد. با این همه، پیتر ایوانز مخالف رویکردی است که هرگونه مداخله دولت در اقتصاد را نفی می‌کند. او در نظریه خود به ارائه الگوی مداخله موفقیت‌آمیز دولت می‌پردازد که از یک سو مستلزم سازمان درونی منسجم و از سوی دیگر ارتباط نزدیک با جامعه است؛ الگویی که وی آن را خودمختاری تنیده شده می‌نامد.

\*\*\*

مباحثات بی‌حاصل در مورد اینکه دولت‌ها «چه اندازه» مداخله کنند باید جای خود را به بحث درباره گونه‌های مداخله و آثار هر یک بدهد. در تفکیک دولت‌ها به «هدایتگر» و «لیبرال»، یا «مداخله‌گر» و «غیرمداخله‌گر» توجه اصلی معطوف به میزان فاصله از بازارهای رقابتی نمونه و ایدئال است. به این ترتیب موضوع اصلی مغفول می‌ماند. در جهان امروز، انتخاب میان کناره‌گیری و مداخله مطرح نیست. مداخله دولت امری اجتناب‌ناپذیر است. پرسشی که باید مطرح باشد «چه نوع» است، نه «چه اندازه».

نظریات راجع به مداخله دولت می‌باید بر مطالعه تاریخی کشورهای خاص استوار شده باشد. من آن دسته از کشورها را انتخاب کرده‌ام که چالش تحوّل صنعتی در آنها از همه بارزتر است.

تأکید این تحقیق بر «کشورهای تازه در حال صنعتی شدن» (نوسنت) است، که تعریف آن نه مضیق و محدود به چهار بیر آسیای شرقی، بلکه موسّع و شامل آن دسته از کشورهای در حال توسعه است که به آن اندازه بزرگ یا پیشرفته هستند که از عهده حجم وسیعی از تولید صنعتی برآیند. کشورهای نوسنت بویژه

برای عمل ایجاد می‌کند. نتایج بستگی دارد به اینکه اولاً نقش‌ها متناسب با شرایط بوده‌اند یا نه و ثانیاً آیا خوب اجرا شده‌اند یا نه.

چگونه باید انواع ساختارهای دولت و روابط دولت - جامعه را تبیین کنیم؟ روش من این بوده که در ابتدا دو نمونه جا افتاده از لحاظ تاریخی را عرضه کنم: دولتهای غارتگر و دولتهای توسعه‌گرا. ویژگیهای اصلی این دو قسم در فصل سوم کتاب آمده است. دولتهای غارتگر به زبان جامعه چپاول می‌کنند و توسعه را حتی در معنای محدود انباشت سرمایه، رنجور می‌سازند. دولتهای توسعه‌گرا نه تنها تحول صنعتی را مدیریت کرده‌اند بلکه به جرأت می‌توان گفت در پدید آمدن آن نیز نقش داشته‌اند.

مرتبط ساختن انواع مختلف دولت به نتایج مختلف، نقطه آغازی بیش نیست، اما اگر این دو قسم نمونه فقط نامهای مناسبی به نتایج مختلف بدهند، باز ما راجای دوری نخواهند برد. هدف این است که ارتباطی میان توسعه از يك سو و ویژگیهای ساختاری دولتها یعنی سازمان درونی و روابط آنها با جامعه از سوی دیگر برقرار شود. خوشبختانه تفاوت‌های ساختاری آشکاری میان دولتهای غارتگر و دولتهای توسعه‌گرا وجود دارد.

دولتهای غارتگر نمی‌توانند مانع از این شوند که هر يك از مسئولان در پی اهداف خود باشند. روابط شخصی تنها عامل انسجام است و فزون‌خواهی فردی بر پیگیری اهداف جمعی تقدم می‌یابد. پیوند با جامعه منحصر است به پیوند با اشخاص مسئول، نه ارتباط میان حوزه‌های مختلف با دولت به‌مثابه يك سازمان. در يك کلام، ویژگی بارز دولتهای غارتگر، به تعبیر «ویر»، رنجوری و نارسایی بوروکراسی است.

سازمان درونی دولتهای توسعه‌گرا به بوروکراسی ویری بسی نزدیک تر است. استخدام شایسته‌سالارانه و سخت‌گزینشی و اعطای مناصب درازمدت، باعث ایجاد تعهد و نوعی انسجام گروهی می‌شود. انسجام گروهی، به دستگاههای دولتی نوع خاصی «خودمختاری» می‌بخشد. اما این دستگاهها، برخلاف آنچه ویر توصیف می‌کند، جدا از جامعه نیستند.

آنها در رشته مستحکمی از روابط اجتماعی تنیده شده‌اند؛ روابطی که دولت را به جامعه پیوند می‌دهد و کانالهای نهادینه شده‌ای برای گفتگوی مداوم و پیوسته درباره اهداف و سیاستها فراهم می‌کند. هیچ‌يك از این دو عنصر که با هم ترکیب شده‌اند، به تنهایی کاری از پیش نمی‌برد. دولتی که فقط خودمختار باشد، هم فاقد منابع اطلاعاتی خواهد بود و هم نخواهد توانست بر

نمونه‌های خوبی هستند چون نسبت به صادرکنندگان مواد خام حاشیه‌ای کمتر در تنگنا بوده و نسبت به کشورهای پیشرفته صنعتی نیاز و اشتیاق بیشتری به دگرگون شدن دارند.

از میان این گروه، بر برزیل، هند و کره تمرکز کرده‌ام. این انتخاب سه‌گانه، در آغاز عجیب و ناهمگون جلوه می‌کند. در ابتدای دهه ۱۹۷۰ برزیل مصداق بارز «توسعه وابسته» بود؛ کشوری که صنعتی شدن پرشتاب آن را ترکیبی از دو عامل سرعت می‌بخشید: سرمایه‌گذاری شرکت‌های فراملی و تقاضا برای کالاهای بادوام از سوی مصرف‌کنندگان که معلول افزایش نابرابری بود. هند يك «شبه قاره چند ملیتی» بود با جمعیتی معادل سه چهارم میلیارد که بخش اعظم آنها هنوز متکی به کشاورزی روستایی بودند، و استعداد این کشور برای خودبسندگی زیانزد بود. در کره، دیگر دهقانان اکثریت نداشتند و رویکرد به صادرات، تنها پایه صحیح رشد صنعتی تلقی می‌شد. با این حال در هر سه کشور مداخله دولت در تحول صنعتی انکارناپذیر است. برای فهم این نکته که چرا پرسش «چه نوع» مداخله دولت مهمتر از «چه اندازه» است، این سه قلوها عالی هستند.

نیز باید گونه‌های مختلف مداخله دولت را در بخش‌های خاصی مورد توجه قرار داد. من بر آن شدم که تحول بخش فن‌آوری اطلاعات را در هر يك از این کشورها طی دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ بررسی کنم. علت توجه به این بخش (که «انفورماتیک» یا صنعت رایانه هم نامیده می‌شود) روشن است چون به احتمال زیاد در سده بیست‌ویکم جرعه روندی را به سود توسعه خواهد زد. از يك جهت دیگر نیز نمونه خوبی است چون آزمون سختی برای این فرضیه محسوب می‌شود که مداخله دولت می‌تواند بر جایگاه يك کشور در تقسیم کار بین‌المللی اثر بگذارد.

بخش فن‌آوری اطلاعات به خودی خود جذاب است، اما مقصود از ژرف‌نگری در يك بخش خاص آن است که مفاهیم کلی مورد بررسی دقیق قرار گیرند. هدف این تحقیق تئوریزه کردن بخش انفورماتیک نیست، بلکه می‌خواهد ایده‌های کلی را درباره ساختارهای دولت، روابط دولت - جامعه و اینکه چگونه این عوامل امکان‌هایی برای تحول صنعتی پدید می‌آورند، تبیین کند.

مدعای آغازین من آن است که گونه‌گونی مداخله تابعی از گونه‌گونی خود دولتهاست. دولتها از يك سنخ نیستند. آنها از لحاظ ساختار داخلی و روابط خود با جامعه تفاوت‌های اساسی با یکدیگر دارند. ساختارهای داخلی مختلف، ظرفیت‌های مختلفی

کارکرد غیرمتمرکز بخش خصوصی تکیه کند. شبکه‌های ارتباطی انبوه نیز بدون یک ساختار درونی مستحکم، نمی‌گذرانند دولت از رسیدگی به منافع فردی شرکایش در بخش خصوصی فراتر رود و مشکلات «اقدام جمعی» را حل کند. تنها زمانی می‌توان دولتی را توسعه‌گرا نامید که تئیدگی و خودمختاری با هم جمع شده باشند.

این ترکیب به ظاهر متناقض انسجام گروهی و پیوستگی به جامعه، که من نام آن را خودمختاری تنیده شده می‌گذارم، زیربنای ساختاری برای مداخله موفقیت‌آمیز دولت در تحول صنعتی را تشکیل می‌دهد. متأسفانه، کمتر دولتهایی می‌توانند مباحث کنند که ساختارهایی مشابه با نمونه ایدئال دارند. کره را می‌توان به حق نسخه‌ای از خودمختاری تنیده شده دانست، اما برزیل و هند قطعاً نمونه‌های متوسطی هستند که قربانهای جزئی و ناقصی با خودمختاری تنیده شده به نمایش می‌گذارند. ساختارهای آنها قاطعانه راه مداخله مؤثر را نمی‌بندد، اما برنامه‌ای هم برای چنین مداخله‌ای ندارند.

ساختارها آمادگی مداخله را فراهم می‌کنند، ولی آمادگی دولتها باید به مرحله عمل برسد تا منشأ اثر شود. منظور من الگوهای مداخله دولت یا «نقش‌ها» است. برای نشان دادن اینکه برزیل، کره و هند در صنعت فن‌آوری اطلاعات چه کرده‌اند، به‌واژگان جدیدی نیاز داشتم. شیوه‌های معمول نام‌گذاری بر نقش‌های دولت باعث می‌شود که انسان به سادگی دلخوش شود که شاخص‌های مداخله دولت معلوم است و تنها باید نگران «جهاندازه» بود. واژه‌های جدید همچون پرچم‌هایی هستند که پیوسته یادآوری می‌کنند پرسش بر سر «چه نوع» است. در نهایت من چهار عنوان اختیار کردم. دوتای اول یعنی «متولی» (custodian) و «آفریننده» (demiurge)، بیانگر گونه‌هایی از نقش‌های شناخته شده تنظیم‌کننده و تولیدکننده است. دوتای دیگر، که من آنها را «قابلیگی» (midwifery) و «باغبانی استادانه» (husbandry) یا مدیریت دقیق می‌نامم، بیشتر ناظر به رابطه میان مؤسسات دولتی و گروه‌های کارآفرین خصوصی است.

نقش متولی یک جنبه از نقش مرسوم تنظیم‌کننده را برجسته می‌کند. همه دولتها قواعدی تنظیم می‌کنند و به اجرا می‌گذارند، اما اجبار ناشی از وضع قواعد انوعی دارد. برخی قواعد در درجه نخست تشویقی هستند و هدف آنها ایجاد تحرک و انگیزه است. برخی دیگر از برنامه‌های تنظیم‌کننده، مشی کاملاً مخالفی دارند و هدفشان جلوگیری یا محدود ساختن ابتکارات عوامل خصوصی است. عنوان «متولی» معرف تلاش‌های تنظیم‌کننده‌ای

است که به مراقبت بیش از تشویق بها می‌دهد.

درست به همان‌گونه که متولی بودن راهی است برای ایفای نقش عام‌تر تنظیم‌کننده، آفریننده هم گونه خاصی است از اجرای نقش عام‌تر تولیدکننده. همه دولتها نقش تولیدکننده را بازی می‌کنند، چون مسئولیت مستقیم ارائه کالاهای خاصی را به عهده می‌گیرند، دست کم کالاهای زیربنایی را که واجد خصیصه جمعی یا عمومی فرض می‌شود مثل جاده‌ها، پل‌ها و شبکه‌های ارتباطی. نقش آفریننده مبتنی بر فرض نیرومندتری در مورد محدودیتهای سرمایه خصوصی است. فرض این است که سرمایه خصوصی نمی‌تواند آن حجم از تولید کالا را که برای توسعه لازم است به‌خوبی از عهده برآید. نتیجه آنکه دولت در هیأت یک «آفریننده» ظاهر می‌شود و تشکیلات اقتصادی برپا می‌کند؛ تشکیلاتی که بر سر کالاهای «خصوصی» معمولی در بازارها رقابت می‌کنند.

ایفای نقش قابله نیز واکنشی است به تردید در مورد سرزنده بودن سرمایه خصوصی، اما واکنشی از نوع دیگر. ظرفیتهای طبقه کارآفرین داخلی نه ثابت و مسلم بلکه ناپایدار انگاشته می‌شود. دولت به جای اینکه خود جانشین تولیدکنندگان خصوصی شود، می‌کوشد به ظهور گروه‌های جدید کارآفرین کمک کند یا گروه‌های موجود را ترغیب می‌کند که به انواع دشوارتری از تولید بپردازند. برای این منظور ممکن است از تکنیکها و سیاستهای گوناگون استفاده شود. برپا کردن «گلخانه»ای از تعرفه‌ها برای حمایت از بخش‌های کوچک در رقابت با دیگران یکی از راههاست. دادن سوبسید و پاداش نیز از دیگر راههاست. کمک به کارآفرینان داخلی برای طرف معامله شدن با سرمایه خارجی یا حتی نشان دادن اهمیت یک بخش نیز از جمله راههای ممکن است. گذشته از تکنیک خاص مورد استفاده، روحیه حاکم بر ارتباط با سرمایه خصوصی، تشویق است نه مراقبت.

حتی اگر گروه‌های کارآفرین خصوصی برای روی آوردن به بخش‌های مهمتر ترغیب شوند، تحولات جهانی پیوسته مؤسسات داخلی را به چالش خواهد خواند. مدیریت دقیق عبارت است از تشویق و یاری گروه‌های خصوصی کارآفرین به امید مقابله با این چالش‌ها. این نقش نیز می‌تواند همانند قابلیت در اشکال گوناگون ظاهر شود؛ از یک اشاره صرف گرفته تا تأسیس سازمانهای دولتی به‌منظور تصدی وظایف تکمیلی و خطیر مانند تحقیق و توسعه. تکنیکهای مدیریت دقیق و قابلیت با یکدیگر همپوشانی و تداخل دارند.

بیشتر کشورها چند نقش را در بخش واحدی در هم

چشم‌انداز صنعت داخلی از اواسط تا اواخر دهه ۱۹۸۰ گویای تحولی چشمگیر در منظره‌ای بود که دو دهه پیش وجود داشت.

در پایان دهه ۱۹۸۰ صنعت کره عظیم‌تر و نیرومندتر از هند و برزیل بود، اما تولیدکنندگان داخلی در هر سه کشور می‌توانستند مدعی موفقیت‌های چشمگیری باشند. برزیل مجموعه‌ای از شرکت‌های انفورماتیک گرد آورده بود که بازیگران مهمی در عرصه صنعت داخلی بودند. آنها آنچه را تبدیل به یک صنعت داخلی چند میلیارد دلاری شده بود، اداره می‌کردند. کارآفرینان داخلی به سازمان‌های با تجربه‌ای که هزاران حرفه‌ای آموزش‌دیده در استخدام خود داشتند، فرمان می‌راندند. مؤسسات فنی داخلی نبوغ تکنولوژیک خود را نشان داده و حتی توانسته بودند استعدادهای خود را به سمت کالاهای رقابتی بین‌المللی در بخش اتوماسیون مالی سوق دهند. هند به موفقیت‌های زود هنگام مؤسسات سخت‌افزار داخلی در زمینه طراحی، و چشم‌انداز حضور روبه‌رشد در بازارهای بین‌المللی برای انواع خاصی از مهندسی نرم‌افزار، می‌بالید. در کره، تولید کالاهای فن‌آوری اطلاعات بدل به شاخصی برای استراتژی کلان صنعتی آن کشور شده بود. شرکت‌های چند منظوره موسوم به چای‌بل (chaebol) دوشادوش برترین مؤسسات جهان در زمینه صفحات حافظه حرکت می‌کردند و دست کم در برهه‌ای، موفق شده بودند به وزنه‌ای در بازار کامپیوتر شخصی (PC) جهان تبدیل شوند.

صنایع هر سه کشور ضعف‌های اساسی داشت، اما آنها به راستی نشان دادند که کشورهای در حال توسعه می‌توانند هم تولیدکننده و هم مصرف‌کننده کالاهای فن‌آوری اطلاعات باشند. روی هم رفته، این‌ها رشته کامیابی‌های چشمگیر سه کشوری بود که تحلیل‌های معمول در پایان دهه ۱۹۶۰ هر گونه شانس آنها را برای حضور واقعی در بخش پیش‌تاز جهان قاطعانه رد می‌کرد.

اگر من بررسی بخش‌های سه‌گانه فن‌آوری اطلاعات را در سال ۱۹۸۶ یا ۱۹۸۷ رها می‌کردم، همین پایان داستان بود. داستانی با جزئیات پیچیده، اما در پندهای کلی خود نسبتاً سر راست. بی‌گمان برخی دولت‌ها و برخی نقش‌ها از بقیه مؤثرتر بوده‌اند، ولی مهم این است که دولت‌ها توانسته‌اند اثر خود را بگذارند، حتی در بخشی که به عقیده جهانیان رخنه کردن در آن دشوار بوده است.

تحولات نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ بیخ تازه‌ای به داستان داد. اگر در دهه ۱۹۷۰ صنعتی شدن ملی‌گرایانه جریان غالب بود، در پایان

می‌آمیزند. نتایج در هر بخش بستگی دارد به اینکه نقش‌ها چگونه ترکیب شده باشند. با توصیفی که از نقش‌ها ارائه شد، انتظارات در بخش انفورماتیک معلوم است. نه سعی در جایگزین سرمایه خصوصی شدن، نه اصرار بر بازداشتن آن از کارهای ناخوشایند، و نه تلاش برای ایجاد روابط ادغام گرایانه تشویقی با کارآفرینان موجود یا بالقوه موجود، هیچ یک کاری از پیش نخواهد برد. درهم‌آمیختن قابلیت‌ها و مدیریت دقیق بهتر از ترکیب‌هایی که بیشتر بر متولی یا آفریننده تکیه دارند، نتیجه می‌دهد.

دگرگونی بخش‌های فن‌آوری اطلاعات در برزیل، هند و کره نمونه‌های خوبی است که این مدعای اساسی را تأیید می‌کند. انبوه نقش‌ها در هر کشور متفاوت بوده و به لحاظ تفاوتها در ساختار دولت و روابط دولت - جامعه (دستکم به عنوان بخشی از عوامل) حالات مختلفی پدید آمده است. تفاوت در آمیزش نقش‌ها، تفاوت در کارآیی مورد نظر را به همراه داشته است.

تفاوت اساسی میان کره و دو کشور دیگر این بوده که کره توانسته است شالوده‌ای بریزد از شرکت‌هایی با دامنه وسیعی از مهارت‌های صنعتی لازم که قبلاً به برکت قابلیت‌ها رواج یافته بودند. این، به دولت اجازه داده است تا به آسانی به آمیزه‌ای از انگیزش و حمایت که من آن را مدیریت دقیق نامیده‌ام دست یابد. برزیل و هند چنین استفاده کاملی از قابلیت‌ها نکردند؛ در وضع قواعد محدودکننده گرفتار آمدند و سرمایه‌گذاری کلانی در تولید مستقیم فرآورده‌های تکنولوژی اطلاعات بوسیله مؤسسات دولتی نکردند. تلاش‌های آنها برای ایفای نقش متولی از نظر سیاسی هزینه داشته و ظرفیت‌های محدود دولت را مکیده است. در نتیجه، ضعیف‌تر از آن بوده‌اند که برنامه مدیریت دقیقی پیاده کنند تا صنایع داخلی را که به کمک آنها ایجاد شده بود سرپا نگه دارد.

تشابهات میان این سه کشور به همان اندازه گویا است که تفاوت‌ها. در تک‌تک آنها، ایده یک بخش فن‌آوری اطلاعات داخلی با افرادی آغاز شده که مؤمن به ارزش تولید انفورماتیک داخلی بوده‌اند، و موفق شده‌اند موقعیت‌های با نفوذی در درون دستگاه دولت بیابند. افکار ایشان ملاً به صورت سیاست‌ها و نهادهایی برای به بار نشاندن تولید داخلی درآمده است. سیاست‌های اولیه دولت در هر سه کشور با «گلخانه‌ها» آغاز شده است تا کارآفرینان داخلی فضایی مصون از رقابت خارجی را تجربه کنند. ایجاد گلخانه‌ها بخشی اساسی از نقش قابل‌بده بوده که ایفا شده است. قابلیت‌ها در هر سه کشور میوه‌هایی به بار آورده است.

دهه ۱۹۸۰ يك بين‌المللی شدن تازه آشکارا جای خود را باز می‌کرد. نشانه این بین‌المللی شدن تازه، رابطه جدید میان سرمایه داخلی و خارجی بود و مثال بارز آن، سرمایه‌گذاری مشترک تازه‌ای بی‌ام در هند. همزمان، تأکید تازه‌ای بر پیوستن به اقتصاد جهانی صورت می‌گرفت، هم از حیث آزادی بیشتر واردات و هم دغدغه بیشتر برای صادرات.

توجیه ساده می‌توانست این باشد که در اینجا «امپراتوری دست به ضد حمله زده است»، یعنی گرایشهای لجام‌گسیخته ناسیونالیستی تحت نظم اقتصاد جهانی در آمده است. واقعیت آن است که بین‌المللی شدن تازه، صرفاً نفی سیاستهای ملی‌گرایانه پیشین نبوده است. از پاره‌ای جهات تأیید آن هم بوده است؛ آی‌بی‌ام از این لحاظ يك مثال نمادین است. پیشرفت آن در دهه ۱۹۹۰ به گونه فزاینده مبتنی بر اتحاد با مؤسسات داخلی بود. این، تا اندازه‌ای به دگرگونی ماهیت صنعت در جهان برمی‌گشت، اما بدین خاطر هم بود که به برکت گلخانه‌ها، مؤسسات برزیلی، هندی و کره‌ای پدید آمده بودند که توان سازمانی، سرمایه انسانی و تجربه‌شان از آنها شرکای قابل ساختن بود. بین‌المللی شدن تازه، از جهاتی محصول قابلیت موفقی بوده است.

آنچه در مورد این تغییر از همه جالب‌تر می‌نماید، آثار متضاد آن بر روابط میان دولت و حوزه صنعتی مخلوق خودش است. گروههای کارآفرین داخلی در آغاز تازه واردان و سوسه شده‌ای بوده‌اند، سپس مشتریانی قدرشناس و در آخر بازیگرانی چنان نیرومند که متحدان خارجی برای خود دست و پا می‌کردند. این مخالفت دولت با ورود بیگانه بود که به سرمایه داخلی برگ برنده را به هنگام مذاکره برای اتحادهای اولیه می‌داد، اما همین که مذاکره انجام و اتحاد حاصل شد، روابط میان مؤسسات و دولت‌ها دوباره تغییر یافت و نفوذ دولت از میان رفت. در واقع مؤسسات داخلی امتیازات ناشی از حمایت دولت از بازرگ داخلی را با امتیازات ناشی از تکنولوژی اختصاصی و قدرت متحدان خارجی در بازار جهانی سودا کردند. اتحاد جدید صاحبان صنایع داخلی و شرکتهای خارجی، حفظ اتحاد قدیم میان سرمایه داخلی و دولت را دشوارتر می‌ساخت.

اگر کاهش پشتوانه سیاسی برای اقدامات دولت تا اندازه‌ای معلول توسعه و بی‌نیازی فزاینده از اقدام دولت بود، معادله برقرار می‌ماند، اما تحلیل بین‌المللی شدن تازه، جز این را نشان می‌دهد. اتحادهای جدید همواره در معرض تبدیل شدن به شرکتهای تقریباً فرعی بودند. صادرات جدید، مانند نرم‌افزار از هند یا مدل‌های مشابه کامپیوتر شخصی از کره، راههایی برای تحرک در

تقسیم کار جهانی گشودند، اما مستعد افتادن در بن‌بست کم‌بازدهی نیز بودند. استمرار مدیریت دقیق ضرورت تام داشت، اما در يك بخش ابناشته از مؤسساتی که بیشتر مرهون متحدان خارجی خود هستند تا حمایت دولت، بقای سیاسی الگوهای گذشته مداخله دولت محل تردید بود.

من در آغاز بررسی خود در مورد صنایع انفورماتیک سعی داشتم بفهمم چگونه ابتکار دولت می‌تواند شکل تازه‌ای به تلاشهای صنعتی داخلی بدهد. در آخر کار مانده بودم که چگونه موفقیت دولت در همین زمینه می‌تواند امکان سیاسی برای ادامه مداخله دولت را از میان ببرد. براساس مکتب فایده‌گرایی جدید که در دهه ۱۹۸۰ حاکم بود، مداخله دولت قاعدتاً می‌بایستی يك همزیستی از لحاظ اقتصادی را کند و از لحاظ سیاسی پایدار میان مسئولان ایجاد کند و رانت‌ها و بازیگران خصوصی تشنه آن رانت‌ها را پدید آورد. اما من به نتیجه‌ای یکسره متفاوت رسیدم. مداخله دولت با پویایی اقتصادی همراه بود، و کشمکش سیاسی در پی داشت نه همزیستی.

نتیجه بحث ما در يك بخش خاص، آمیزه‌ای است از این دیدگاه که ابتکارهای دولت چگونه می‌تواند به تحول صنعتی بینجامد و ایده‌هایی در مورد اینکه چگونه تحول صنعتی مولود دولت، امکانهای سیاسی برای اقدام آتی دولت را بازتعریف می‌کند. این بحث به يك بخش خاص مربوط می‌شود اما به نوبه خود پرسشهایی در مورد تحلیل اجتماعی من از ساختارهای دولت و روابط دولت - جامعه مطرح می‌کند. اگر در يك بخش بخصوص، پرورش موفقیت‌آمیز گروههای کارآفرین جدید رابطه سیاسی جدیدی میان دولت و حوزه‌ای که به کمک خود او ایجاد شده است برقرار می‌کند، آیا همین نتیجه‌گیری در موارد کلی‌تر صادق نیست؟

بررسی دوباره تحولات در روابط دولت - جامعه نشان می‌دهد که همین روند اساسی در موارد کلی‌تر هم صدق می‌کند. دلایلی وجود دارد حاکی از اینکه پروژه تحول صنعتی که زیر پرچم خودمختاری تنیده شده در کره به پیش رفته، چه بسا شالوده‌های سیاسی خود را متزلزل کرده است. اگر چنین چیزی حقیقت داشته باشد، مداخله دولت در آینده، نیازمند نوعی بازسازی روابط دولت - جامعه است.

مطابق فرمول اولیه، خودمختاری تنیده شده، مستلزم ارتباطات گسترده با سرمایه صنعتی است نه با کل جامعه. از دید دیگر گروههای اجتماعی، این ترتیب انحصارگرایانه است. آیا تنیدگی می‌تواند مبتنی بر پیوند با چند گروه اجتماعی باشد؟ بررسی تطبیقی نشان می‌دهد که آری، گاهی می‌تواند. یکی از

نخست آنکه توسعه، هم به ساختار کلی دولت بستگی دارد و هم به نقش‌هایی که دولت بازی می‌کند؛ دوم آنکه مداخله دولت حتی در بخشی مانند فن‌آوری اطلاعات نیز که عقل متعارف شناس اندکی برای موفقیت آن می‌بیند، می‌تواند تحول در پی داشته باشد. سرانجام آنکه، تحلیل دولتها و تحول صنعتی نباید با ظهور يك چشم‌انداز تازه صنعتی متوقف شود. تحول موفقیت‌آمیز، شرکای خصوصی دولت را تغییر می‌دهد، و مداخله مؤثر دولت در آینده را منوط به بازسازی پیوندهای دولت - جامعه می‌کند.

راههای بازسازی روابط دولت - جامعه، تعمیم دادن ارتباطات به دیگر گروههای اجتماعی نظیر کارگران است. بررسی نمونه‌هایی کاملاً متفاوت مانند مالکیت اشتراکی زمین در کراالا و دموکراسی اجتماعی به شیوه اروپایی در استرالیا، نشان می‌دهد که يك برداشت وسیع از تنیدگی می‌تواند مبنای استوارتری برای تحول صنعتی در درازمدت فراهم آورد. این دلیل بارزی است بر لزوم کاوش بیشتر در انواع بالقوه خودمختاری تنیده‌شده. رنوس اصلی بحث را می‌توان در سه نکته خلاصه کرد:

## در بازسازی خانه میرزا کوچک جنگلی شرکت کنیم

### نگذاریم خانه میرزا مخروبه بماند

هموطن عزیز بنیاد مستقل پژوهشی فرهنگی میرزا کوچک جنگلی مراتب زیر را به اطلاع عموم می‌رساند:  
طبق قراردادی که میان شهرداری شهر رشت با بنیاد پژوهشی فرهنگی میرزا کوچک جنگلی منعقد گردیده، خانه مخروبه میرزا او عرصه آن به منظور بازسازی تحت نظر کارشناسان میراث فرهنگی، در جهت اجرای اساسنامه بنیاد دایر بر تشکیل مرکز فرهنگی - پژوهشی به‌صفت جنگل به بنیاد واگذار شده است تا در مدتی حداکثر دو سال این مهم را به انجام برساند و در شش ماه اول کار بازسازی را آغاز کند. به منظور تأمین شرکت تمام کسانی که به مبارزین راه حق و حقیقت، آزادی و استقلال ایران عشق می‌ورزند و به خاطر عزیز آنان احترام می‌گذارند، حسابهای بانکی ذیل افتتاح شده است:

- حساب بازسازی خانه میرزا کوچک جنگلی به شماره ۱۵۲۰۴۰ نزد بانک ملت رشت شعبه خیابان امام خمینی، کدبانکی ۱۸۰۷۷

- حساب ارزی بازسازی خانه میرزا کوچک جنگلی به شماره ۳۷۰۱/۲/۲۰۰/۳۶۴ نزد بانک ملی رشت شعبه مرکزی، کدبانکی ۳۰۷۰۱

امیدواریم جامعه ایرانی با شرکت در بازسازی احترام و قدردانی خود را از این مرد بزرگ تاریخ معاصر ایران ابراز کند.

اسامی اعضای هیأت مدیره به ترتیب: حروف الفبا آقایان: عزیزاله اخوان ماسوله، محمدتقی پوراحمد چکناجی، شاپور رواسانی، غلامرضا فروتن، سید توری کیاقر، جمشید مهربان، سید محمدتقی میرابوالقاسمی  
پروفسور شاپور رواسانی

مدیر عامل و رئیس هیأت مدیره بنیاد پژوهشی - فرهنگی میرزا کوچک جنگلی  
- با توجه به اینکه بازسازی خانه میرزا آغاز گردیده، خواهشمند است در ارسال کمک‌های خود تسریع فرمایید.